

بهره افغانستان در انتقال و تخلیق افکار و آثار فرهنگی

در دوره اسلامی

افغانستان در قرن هفتم مقارن ظهور اسلام:

سر زمین افغانستان که در نقطه تقاطع مدنیت های شرقی و غربی آسیا افتاده، همواره محل تخلیق و حل و مزج افکار و ادیان و فرهنگها بوده و حکومت های داخلی و مدنیت های درخشان در آن نشو و نما یافته است. در اوایل قرن هفتم میلادی که دین اسلام در مکه ظهور می کرد (۶۱۰ م) مملکت افغانستان در تحت نفوذ دو سیاست و دو دین شرقی و غربی افتاده بود. سمت غربی کشور که عبارت از سجستان و هرات و توابع آن تا وادی هلمند باشد، در تحت نفوذ سیاسی و ادبی و دینی ساسانیان پارس بوده، که دیانت زردشتی را ازینجا گرفته بودند، و زبان ایشان هم پهلوی بود. *مقال جامع علوم انسانی* اما سمت مشرقی و مرکزی وادی دریای کابل بنام گندهارا و کابلستان تا حواشی هندو کش، و زابلستان تا کرانهای ارغنداب دیانت بودائی و برهمنی داشت و پادشاهان داخلی مانند کابلشاهان و ربیلان و لویکان (لاویک) و غیره در وادیها و درهای این حصه مملکت تا کرانهای اباسین (اندوس)، که سرحد طبیعی شرقی کشور است (حکم میرانندند).

در سال (۶۳۰ م) هنگامیکه زائر چینی هیون تسنگ و بعد از او در حدود (۷۶۰ م) وو کونگ Wou Kong به سر زمین های شرقی کشور ما آمدند، ولایت گندهارا و لمپا کا (لغمان) و نگرهارا (ننگرهار) را در تحت اقتدار کابلشاهان

یافتند، که کشتریان آریائی بودند، و مرکز سلطنت شان کاپیسا (بگرام کنونی شمال کابل) بود و علاوه بر آن در دره‌های کوهسار افغانستان برخی از شهزادگان محلی نیز در طول قرن هفتم اقتدار داشتند که بقایای کوشانو پمتلی و دیگر حکمرانان محلی شمرده می‌شدند مثلاً ما هوی مرو، را ذویه سرخس، شیر بامیان، شاریا براز بنده غجستان (بین سرپل و بادغیس) فیروز سیستان، گوزگان خودای (سرپل و هیمته) و رازان پوشنگ و هرات، نیزک خان بادغیس، یبغو طخارستان (قطغن کنونی) جهان پهلوان سور و غور، لویک (لویک گردیز و غزنه) داوران شاه (زمین داور) کشمیران شاه (کشمیر) قفص شاه یا کوچان شاه (بلوچستان کنونی) (۱)

از این سلسله‌های شاهان داخلی افغانستان یکی کابل شاهان اند، که در نصف اول قرن هفتم کالر Kallar مشهور به للیه از رتبه وزارت بر سر پیر شاهی نشست، و بر روایت الیبرونی ساهند یا ساهمنده دیوا و کمر و یا کملو و بهیم دیوا و جیه پاله و آئنده پاله و تر و جنپاله از شاهان برهمنی کابل اند، که نامهای چهار نفر دیگر ایشان سپاله پتی، پدمه، خود و ویدکه، و نکه دیوه فقط از روی مسکو کاشی که در افغانستان و پنجاب غربی بدست آمده معلوم شده است (۲)

تا کنون معلومات مثبتی که مبتنی بر مبانی تاریخی باشد در دست نداریم، که رتبیلان زابلستان و سیستان نیز از همین سلسله بودند، یا دو دهان علیجده بود، ولی دو نکته از خلال اسناد تاریخی واضح است که رتبیل نام یکتفر پادشاه بلکه در طول دو سه قرن اول اسلامی پادشاهانی باین نام یاد می‌شوند، که طرف مقابله عساکر فاتحان عرب بودند. نکته دیگر اینست که این رتبیلان با خانواده

(۱) ایران در عهد ساسانیان از کریستن سن ص ۶۷۶ و تاریخ تمدن ساسانی

ج ۱ ص ۳ پیوست

(۲) انسایکلو پیدی اسلام ماده افغانستان

کابلشاهان خویشی و قرابت و همکاری و هم آهنگی داشتند (۱).
 دودمان بسیار مهم و مجهول دیگر یکه مورخان تا کنون از ذکر آن بجهت یک
 خانواده حکمران در غزنه و گردیز خاموش اند، دودمان لویکان (لویکان) است،
 که از قرن نخستین اسلامی با تبتیان و کابلشاهان یکجادرین سرزمین بافغانان
 عرب مقاومت میکنند و بالاخر در عصر اسلامی نیز دارای نام و نشان بوده و رجال
 آنها تادربار سلطان مسعود غزنه بجهت وزیر و سفیر بنظر می آید.
 ظاهر القاب این دودمان لویک (لویک مورخان) بود، که فرد اول آنرا
 بنام وجویر = هجویر (وجیرستان منہاج سراج و وجرستان کنونی منسوب بدوست)
 در حدود (۱۲۰ هـ) میشناسیم، و بعد از او نامهای هفت نفر ازین دودمان سراغ داریم.
 که در گردیز و غزنه با امارت و حکمرانی و بعد از آن در دربار غزنه بمناسب سفارت
 رسیده اند، و یکی ازین لویکان بنام (خانان = خاقان گردیزی) یعنی بزمان
 خلیفه (پشتو) دارد، که از اشعار قدیم این زبان مقارن قرن اول هجری بشمار
 می آید (۲).

بدین طور در طول قسرن هفتم میلادی شاهان و ملوک مقامی در داخل افغانستان
 استقلال داشته و پایتخت ایشان بعد از سقوط گردیز و غزنه بدست عساکر اسلامی،
 به اوهند (و یهندیا هند کنونی کناراتک) انتقال کرده و در عصر این شاهان فرهنگ
 و مدنیت مخلوطی از عناصر یونانی و هندی و یفتلی (ابدالی افغانی) تشکیل شده بود،
 که دنباله فرهنگ و ثقافت کوشانی و ابدالی بوده و زبانهای پشتو یا (بخدی =
 بختو = باختری) و پرا کریت های سنسکریت و پهلری و دیانت زردشتی در مغرب
 و بودائی و برهمنی و شیوائی مخلوط باشاه پرستی داخلی اینجا (در شرق) موجود
 بود.

(۱) شرح این مسائل تاریخی را در کتاب (لویکان غزنه) به تفصیل داده ام، و چون

اغلب این اسما ریشه هائی در زبان پشتو دارد، بحث دلچسپ فیلا لوزی را تشکیل میدهد
 که درین جا موقع آن نیست.

(۲) شرح آنرا با اسناد تاریخی آن در کتاب (لویکان غزنه) با اشباع و استیفاء نگاشته ام.

از اسنادیکه در حفریات معبد کوشانی و کنشکای بزرگ (۲۴۰/۲۷۰م) از سرخ کوتل بغلان اخیرا بدست آمده چنین بنظر می آید که کوشانیان بزرگ در تخلیق افکار و فرهنگ و صنعت خاص این سرزمین که آنرا بعد از دوره (گریکو بودیک) یکدوره خاص افغانی توان گفت، کار نامهای نمایا نی را انجام داده اند، که از آن جمله تخلیق آئین مخصوص شاه پرستی است که با عناصر بقایای افکار بودائی و زردشتی (وجود آتش مقدس) مجسمه های شاهی را هم در معابد خود قرار داده اند، و ما بقایای این آئین را در اوائل دوره اسلامی در مرز گت در بامیان غزنه مشاهده میکنیم که شاه آخرین دودمان لویک مجسمه لویک جد بزرگ خود را از ترس مسلمانان بت شکن در تابوت سیمین گذاشته و در آن مرز گت که قبلا معبد خاص آئین شاه پرستی ایشان بود، زیر زمین دفن کرده بود (۱)

موسیو فوشه محقق باستان شناس فرانسه، صنعت کوشانی را از ابتکارات دوره کانیشکا دانسته و گوید: نوعیت ستوپهای این دوره بسبب ولت از ابنیه زمان اشوکا متمایز است... اگر بخواهیم سبک جدید را با ابنیه مذهبی اروپا بیان نمائیم، باید بگوئیم که سبک اشوکا سبک رومی ستوپها (قرن ۱۰ تا ۱۲ م در فرانسه) و سبک کانیشکا سبک گوتیک آنست، که از قرن ۱۲ تا ۱۵ م در فرانسه موجود بود. ستوپهای سبک اشوکا هیچگاه به بالای فلات ایران نیامده اند. ولی ستوپهای کانیشکا و جانشینانش با سانی به جلگه هند (سابق) راه یافته اند، و حتی در حومه جنوب شرقی پایتخت جدید پوروشاپوره (پشاور کنونی پشتونستان) امپراطور بزرگ کوشان، بزرگترین بتخانه را بنا نموده است، این معبد چندین بار طعمه حریق شده و امروز خرابهائی بیش نیست. ولی مادر نتیجه خواندن یادداشتهای مسافران چینی توانسته ایم، خطوط اصلی آن بنا را بشناسیم، که در آثار ویرانه آن بصورت معجز آسائی یکی از اشیای مقدس که امضاء و تصویر کانیشکا در روی آن دیده میشود،

(۱) تفصیل این موضوع در کتاب لویکان غزنه اثر نویسنده این سطور، با استناد اسنادیکه دوره اسلامی

بوسیله اداره باستان‌شناسی هندوستان کشف گردیده است. (۱)

دکتور هرمان گوئتز آلمانی که استاد تحقیقات در باره هند است راجع به هنر دوره کوشانی گوید «هنر یونانی شروع به تغییر فرم هنرهای هندی نموده و به صورت گندهارا درآمد، ولی بسیاری از محققین بر این عقیده هستند که سبک مزبور را باید کمتر توسعه شیوه «یونانی و بودائی» دانست، بلکه يك توسعه شیوه «شرق ایران» است که به موازات آن در تحت حکمفرمائی قبائل سکا های جنوب شرقی و کوشان بسط یافته است، و به این حال در کشمیر تا دوره گوپتا (قرن ۳ و ۴م) بطوریکه از ویرانه‌های معابد بودائی «هروان» استنباط می‌شود، يك هنر کاملاً خالص پایدار ماند. و هجوم این مردم دولتهای یونان و بلخ و یونان و هند را منقرض ساخت، و عناصر تازه‌ئی وارد هند کرد، که دیگر مربوط بایران غربی و نفوذ هخامنشی نبوده و وابسته بشمال‌فلات ایران اند. (۲)

کشفیات جدید سرخ کوتل بغلان و سراخ بتخانه درب بامیان غزنه که بوسیله اسناد دوره متوسط اسلامی بدست آمده، این نظر استاد ژرف بین فرانسوی دکتور آلمانی را روشن تر ساخت که در افغانستان دوره کوشانی صنعت و کلتور و آئین خاصی بوجود آمده بود و تا اوائل ورود اسلام دوام کرد.

ورود فاتحان اسلامی:

این فرهنگ، خلوط و مشترکی که در افغانستان بوجود آمده بود، و نتیجه انتقال مردم و افکار قرون قبل شمرده می‌شود تا حدود (۶۵۰م) باختلاط يك عنصر جدید رنگ بکلی نو و تازه‌ئی بخود گرفت. زیرا لشکر جهانگیر اسلام، امپراطوری کهن سال ساسانیان پارس را از پای در آورد، و یزدگرد آخرین پادشاه این سلسله در مرو بدست آسیابانی کشته گردید (۶۵۱م) و الحنف بن قیس قوماندان عرب، ماهوی سوری حکمدار افغانی را که بقول فردوسی سلطنت وی از مرو

(۱) تمدن ایرانی ص ۲۸۸ مقاله استاد فوشه

(۲) میراث ایران، مقاله ایران و هندوستان، فصل ۴ ص ۱۵۳

تا بلخ و هرات و بخارا وسعت داشت به ماورای جیحون عقب نشاند، و تا اواخر
 عمرش در چهار فرسنگی مرو و رود بر یکحصه خراسان از طرف خلافت اسلامی
 حکمدراری میکرد (۱) در حالیکه از جبهه جنوب نیز عبدالله بن بدیل خزاعی
 و عبدالله بن عامر جزا لان عرب تا سیستان و وادی ارغنداب پیش آمده بودند و
 مرزبان زرننگ (معرب آن زرنج) که مرکز سیستان بود صلح کرد، و لشکریان
 عرب از آنجا پیش رفته در وادی ارغنداب با لشکر رتبیل مصاف دادند و او
 را بکشتند (۲) که البلاذری وسعت کشورش را بنام «هیاطله» تا هرات ذکر میکند
 (۵۲۴ - ۶۴۴ م)

در همین اوقاتست که افغانستان مخصوصاً در جبهه جنوب گذرگاه عساکر فاتح
 اسلامی و افکارودین و ثقافت جدید و حتی زبان عربی گشته و تمام این عناصر مهمه
 فرهنگی با صبغه تهنیدی و ثقافی باستانی در مدت دو قرن در افغانستان تا کرانه‌های
 اندوس (یعنی سرحد طبیعی شرقی این خاک) توأم پیش می‌رود، و این مطلب از یک
 سنگ نبشته عربی و سنسکریت که در وادی توچی (وزیرستان پشتونستان) بدست آمده
 و تاریخ آن جمادی الاولی (۲۴۳ هـ مطابق ۸۵۷ م) است، بخوبی ثابت می‌آید.
 این کتیبه تاریخی که اکنون در موزیم پشاور (پشتونستان) موجود است،
 بما واضح می‌سازد که تا این اوقات نیز رسم الخط و حساب سال و ماه زبان سنسکریت
 در افغانستان موجود بود. علاوه برین، کتیبه شماره ۴۱ موزه پشاور که خطوط کوفی
 و منگولی را داراست (۳) همین مفکوره را ثابت تر می‌سازد، که افغانستان محل
 تلاقی و گذرگاه فرهنگ‌های مختلفی بوده است، زیرا این سنگ نبشته هم از وزیرستان
 بدست آمده، که معبر فاتحان و کاروانهای بازرگانان از غزنی و گردیز بطرف هند
 بوده است.

(۱) طبری ترجمه بلعی ج ۴ ص ۵۰۵

(۲) فتوح البلدان بلاذری و الکامل ابن اثیر ج ۳ ص ۳۵ و طبری ج ۴ ص ۵۰۸

(۳) موزیم جورنال پشاور، دسمبر ۱۹۵۳ م کتیبه شماره ۴۱ ص ۲۰۰

صورت انتقال افکار و کلتور از راه افغانستان :

مدنیت و فرهنگ اسلامی بعد از همین دوره از راه افغانستان بدو طرف شمال و مشرق انتقال کرد، عساکر فاتح مسلمین که از راه پارس و عراق به خراسان و سیستان آمده بودند، شمالاً از راههای مرو و جوزجان و بلخ و تخارستان به ماورای جیحون گذشتند، و دین و فرهنگ و زبان عرب را با خود به سرزمین وسیع پار دریا (ماوراء النهر) و بخارا و صغد و حتی کاشغر و چین بردند. و در جبهه جنوب از راههای دره‌های جبال سپین غر و خیبر و گومل و بولان از سرزمین سیستان و زابل گذشته و بحواشی نیم قاره هند و بلاد سند داخل شدند.

این فتح عظیم که در طول سه و چهار قرن نخستین اسلام صورت گرفته، فرهنگ و صنعت و فکر و عقائد دینی اسلامی و زبان و ادب عربی و فارسی را بچند صورت انتقال میداد، که ماهر یکی ازان را درین سلسله مقالات شرح خواهیم داد.

۱- از راه فتوحات جنگی و لشکر کشی‌هایی که از طرف عساکر عربی و ملل دیگر مسلمان شده، بعمل می‌آمد، و در سرزمین‌های مفتوحه، حکومت‌های عربی یا ملل دیگر اسلامی را بوجود می‌آوردند.

۲- از راه تبلیغات وجدانی و دینی و عقیدوی که مخصوصاً بو سیله علمای اسلامی که حامل قرآن و احادیث نبوی و روایات اسلاف اسلامی بودند بعمل می‌آمد، و باهر لشکر اسلامی چندین نفر دانشمندان قرآن و حدیث و سنن پیغمبری بفرص تبلیغ فرستاده می‌شدند. چنانچه در سنه ۴۴ هـ ۶۶۴ م یکی از فضلاء صحابه ابورفاعه تمیم بن اسد عدوی که بدین قصد با عساکر عربی بکابل آمده بود همدین شهر شهید شد (۱) که قبر وی تا کنون مشهور است.

همچنان در حدود سال ۳۰ هـ ۶۵۰ م یکی از اصحاب برگزیده حضرت محمد (ص) که عبدالرحمن بن سمره نام داشت با حسن بصری و بسی از فقهای اسلامی از مقام خلافت به سیستان فرستاده شدند، که عبدالرحمن بمدد این دانشمندان اسلامی دین اسلام را در زرنج و سیستان نشر کرد. (۲)

(۱) الاصابه ص ۶۷ ج ۷ (۲) الکامل ج ۲ فتوح البلدان و تاریخ سیستان ص ۸۳

پس چنین بنظر می آید: که در اوائل دوره اسلامی افغانستان جنوبی، محل سیر و انتقال فرهنگ اسلامی بجنوب هند بود، چنانچه بزرگ بن شهریار ناخدای این عصر در حدود (۳۰۰ هـ ۹۱۲ م) مینویسد: چون مردم سرانندیپ و جزائر جنوبی هند از بعثت حضرت پیغمبر اسلام اطلاع یافتند، مردی دانشمند را به عربستان فرستادند، چون این مرد بسر زمین عرب رسید، حضرت پیامبروفات یافته و عصر خلافت حضرت عمر بود. وی بعد از مطالعه اوضاع مسلمانان (از راه پارس) بمکران رسیده و از جهان رفت، ولی یکتفر خدمتگار هندوی وی سلامت به جزیره لنکا رسید، و احوال خلفای اسلامی و طرز زندگانی درویشی و تواضع و اخلاق ایشان را باز گفت که جامهای پینه شده زامی پوشند و در مساجدمی خسپند. چون مردم ازین وضع رجال اسلامی آگاهی یافتند، با مسلمانان میل دل و محبت تامی رامی پروردند. (۱)

یک گروه دیگر در ایشان و مردم و ارسته صوفی مشرب نیز با جهانگیران اسلامی همراه بودند، که این مردم صاحب دل بجای شمشیر تیز و فتوحات مادی، بروح مردم استیلا میکردند، و بجای ماده و ظاهر انسان، قلب و وجدان جامعههای مفتوحه را تسخیر مینمودند، این طائفه علیهم صوفیان صاف مشرب اسلامی بودند، که علاوه بر اعظم ظاهر و دانش نصوص قرآنی و وصیئ نبوی، از راه اشراق و فلسفه روحی خاصی که (تصوف) باشد در تبلیغ اسلام و تشکیل فرهنگ اسلامی در دیار ماوراءالنهر و هند کارهای عظیم را انجام دادند.

۳ - در انتقال افکار و تشکیل ثقافت جدید اسلامی، ادب و ادبای و شعرای عرب و ملل مفتوحه نیز سهمی بارز داشتند، و شمادین مقالهها خواهد دید، که افغانستان ما گذار گاه هر سه طائفه مذکور بوده و فاتحان و علماء و صوفیان و ادیبان ازین معبر تهذیبی بدیار ماوراءالنهر و نیم قاره هند، مبادی فرهنگی بسیار روشن و مجللی را برده اند.

۴ - جریان انتقال افکار و کلتور و مصنوعات از راه تجارت که مادر آینده درین باره به تفصیل سخن خواهیم گفت که چگونه روابط تجارتي و فرهنگی بین شرق و غرب آسیا از راه افغانستان برقرار بود؟

جریان فتوحات اسلامی از راه افغانستان :

در اواخر عهد فاروقی (۲۲۳ هـ ۶۴۳ م) لشکر عرب بقیادت عبدالله بن عامر بعد از فتح کرمان بر سیستان حمله کرد، و چنانچه گذشت بعد از فتح آنجا و کشتن رتبیل در سنه (۲۵۰ هـ ۶۴۵ م) کابل را نیز بعد از جنگ شدید بدست آورد (۱) ولی مردم افغانستان با سانی سلطه سیاسی فاتحان عربی را قبول نکردند و مقاومتهای ایشان تا مدت دو قرن دوام داشت چنانچه در سال ۲۴ هـ که هیون تسنگ زائر چینی از هند بر راه اتک و بنون و پوکین (افغان) بنا ریخ ۲۵ جون ۶۴۳ م به غزنه آمد، کابلشاه با او تازا بلستان رفت، و بعد از آن واپس بسر حدات شاهی خویش برگشت (۲) ازین واضح می آید، که در بجهوجه فتوحات عربی باز هم حکمداران افغانستان در همین سرزمین اقتداری داشتند و حتی بقول لنگورت دیزمورخ انگلیسی در حدود (۲۶۰ هـ ۸۷۲ م) شاهی از دودمان لویک و لویک (در غزنه حکم میراند که با هند و شاهان متحد بود و شاید دیناً نیز هند و باشد) (۳) فتوحات عرب در افغانستان دوام کرد و در سنه (۳۸ هـ ۶۵۸ م) بقیادت ثامر بن دعور تاقیقان (قلات کنونی بلوچستان) رسید (۴) و در شمال سعید بن عثمان رض حکمران خراسان باراول باعسا کر عربی به ماورای آمو گذشت و بعد از آن فاتح معروف عرب قتیبه بن مسلم در حدود (۹۱ هـ ۷۰۹ م) صفحات شمالی افغانستان را تا ماورای آمو تحت سیطره عرب در آورد و بدینصورت فتوحات لشکری فرهنگ و زبان عرب از سرزمین افغانستان به ماورای آمو و بخارا و صغد نشر شد و بقول البلاذری قیس بن هیثم سلمی باراول بعد از سنه (۴۰ هـ ۶۶۰ م) معبد معروف

(۱) الکامل ج ۳ ص ۶۷ (۲) جغرافیای قدیم هند ص ۲۶۶ ج ۱

(۳) اناسیکلو پیدی اسلامی ۱۰۴/۲ (۴) تاریخ-پستان ص ۸۰ فتوح ص ۴۲۲ الکامل ج ۳

نوبهار بلخ (معبد بودائی) را ویران کرد و همچنان عبد الرحمن بن سمره در حدود (۵۴۴ هـ ۶۶۴ م) وادی هیرمند و ارغنداب را فتح کرد و معبد زور (زون) را که در کوه زور بود برانداخت و بت طلائی بزرگی را که چشمان یا قونتی داشت بشکست (۱) و از این وقایع ما استنباط میکنیم که چگونه فرهنگ جدید عربی جای کلتور قدیم را گرفت؟

بیشرف اولین عرب بطرف هند از راه افغانستان:

اگر چه خاک افغانستان تماماً در تحت سیطره عربی نیامده بود و شورش های داخلی برخلاف لشکر عرب ادامه داشت ولی جنرالان مقدم عرب از پیش رفت خود بخاک شرقی این مملکت بازنه ایستادند و بسال (۶۶۴ هـ ۶۶۴ م) ابن سمره که از طرف معاویه حکمداری سیستان را داشت بعد از فرو نشاندن شورش های زابلستان لشکری را بقیادت مهلب بن ابی صفره بفتح هند گماشت. مهلب از کابل بطرف پشاور پیش رفت و کابلشاه را که بقوت هفت ژنده پیل (با هر پیلی چهار هزار سوار) شخصاً دفاع میکرد شکست داد و از دریای سند گذشت و از راه ملتان به قنداپیل و (گندها بهیل واقع پنج فرسخی قصدار در حدود قلات بلوچستان) رسید و باغنائیم فراوان بر گشت (۲) و این نخستین حمله عربی بود که بنای نشر فرهنگ اسلامی را در خاک هند گذاشت.

فتوحات سند از راه جنوب افغانستان و جریان فرهنگی ازین راه:

در اواسط عصر اموی که ثقافت و کلتور جدید عربی با وضع کلتوری قدیم افغانستان در آمیخت، و مدنیت خراسانی را شاملوده ریخت بسال ۸۶ هـ ۷۰۵ م ولید خلیفه اموی حجاج ثقفی حاکم معروف بنی امیه را از دمشق بمکران و افغانستان جنوبی فرستاد اگر چه پیش ازین لشکریان عرب از راه بحر و بنادر بحیره عرب بر تهانه (بمبئی) و دیپیل (کراچی) حمله ها کرده بودند ولی نتوانستند در سواحل سند بحیث حکمران مستقر

(۱) فتوح البلدان

(۲) فتوح ص ۴۲۲ تاریخ سیستان ص ۸۹

شوند (۱) بنا بر آن حجاج داماد نوجوان خود محمد بن قاسم را باشش هزار لشکر از شیراز از راه قدیم جنوب افغانستان به سندهارسال داشت. وی دسته‌های خاص لشکری را از راه بحر قیز سوق داد، و در سنه ۷۱۲هـ/۹۳م از راه جنوب افغانستان به سنده رسید. در مدت سه سال از سرحدات ملتان تا مالوه بدست آورد و حکومتی را بر اساس عدل و انصاف و امن قیام داد، بقوا، بلاذری هنگامیکه از سنده پس میرفت مردم آن سرزمین در فراق او اشک می‌ریختند و مجسمه او را بیادش ساختند (۲) (۱) (شاهنامه، ج ۱، ص ۱۰۰)

باینطور فرهنگ جدید مختلط عربی و سندی در سرزمین سنده از راه افغانستان بوجود آمد و حتی راجگان را شترکوت و سولنگی و حکمداران خانواده شالار در آنها نه (بمبئی) در ساختن مساجد با مسلمانان کمک هانمودند و این مسلمانان با خود دین و زبان و کلچر جدید را بر سرزمین هندارمغان آوردند (۳)

کارنامه‌های مردم افغانستان در انتقال کلتوری در عصر عباسیان

حکومت اموی و فرهنگ و کلتور آن عصر صبغه خاص عربی داشت و خلفای بنی امیه به حفظ سنن عربی توجه خاصی را مبذول میداشتند. بنا بر آن خراسانیان و مردم افغانستان با وجود پذیرفتن دین مبین اسلام، مخالف سيطرة سیاسی و کلتوری عرب بوده و بارها در تحت قیادت رجال آزادیخواه خود قیام هانمودند. که از آن جمله قیام قارن هراتی (۳۲۲ هـ/۶۵۲م) در خراسان، و نیز ک بادغیسی (۹۱ هـ/۷۰۹م) در بلخ و تخارستان و سمنگان و بغلان. و قیام های خار جیان در سیستان و جنوب افغانستان مدتهداوام داشت، تا که با لآخر عبد الرحمن مشهور به ابو مسلم مروی خراسانی (متولد انبار یاسرپل کنونی) در سنه (۱۲۴ هـ/۷۴۱م) پیشوای دعوتی گردید، که خلافت اسلامی را از دودمان اموی به آل عباس منتقل نماید. ابو مسلم در سال (۱۳۲ هـ/۷۴۹م) بالشکر عظیم خراسا نیان بکوفه رفت و در مسجد جامع آن شهر خطبه را بنام عبدالله سفاح عباسی خواند، و خلافت بنی عباس را بنیاد نهاد. ولی چون نفوذ و نیروی بسیار خراسا نیان برای سلطه عربی خطر داشت،

(۱) فرهنگ هند در قرون وسطی از شنکر هیرا چند طبع حیدر آباد دکن ۱۹۳۱ ص ۴۶
 (۲) فتوح باب فتح سنده و تعلقات هند و عرب ص ۱۰
 (۳) فرهنگ در قرون وسطی ص ۴۶

خلیفه منصور دوانیقی برادر سجاح از شخصیت عظیم ابو مسلم تر سید و او را در سال ۱۳۷ هـ ۷۵۵ م عمر ۳۵ سالگی بکشت. اما با قتل این مرد بزرگ، کانون آزادی خواهی خاموش نشد، و در سال (۱۴۲ هـ ۷۵۹ م) فیروز سنبلاد زردشتی زرقریه هردانه غرب هرات با صد هزار لشکر بخونخواهی بومسلم و تحصیل استقلال، بر ضد عباسیان قیام کرد و باز در سنه (۱۵۰ هـ ۷۶۷ م) استاد سبیس هراتی (که مذهب مانوی یا نصرانی داشت) (۱) با اتفاق حریش سیستانی قیام کرد، و یکسال بعد (۱۵۱ هـ) مردم شهر زرنج سیستان بقیادت محمد بن شداد و آذرویه بن مرزبان زردشتی برخاستند، و در سنه (۱۵۸ هـ ۷۷۴ م) مرد دیگری مشهور به مقنع که نامش حکیم بن عطا بود از بادغیس هرات برآمد و جماعتی را بنام سپید جامگان در هرات و بادغیس و مرو فراهم آورد، و باز در حدود همین سال یوسف ابرم در هرات و میمنه و مرغاب و پوشنگ، و در سنه (۱۸۲ هـ ۷۹۸ م) امیر حمزه بن عبدالله سیستانی علم قیام افراشت (۲) و ازین همه پدیدمی آید، که مردم خراسان به حفظ آزادی و کلتور و سنن خود علاقمند بودند و نمی خواستند تماماً زیر سلطه اجنبی بروند، و نتیجه این افکار بود، که در بار عباسیان بغداد مانند امویان دمشق، مظهر روح خالص عربی و سنن و آداب آن قوم نبود، بلکه دران نفوذ کلتور و آداب عجمی یعنی ملل غیر عربی مخصوصاً خراسانیان خیلی بارز گشت. زیرا این خانواده بدست بومسلم خراسانی تأسیس گردیده، و بعد از ان نفوذ رجال خراسانی دران فراوان بوده و اکثر بانوان دربار این خلفاء از ملل عجمی بودند، تا که در سنه ۱۵۴ هـ ۷۷۱ م اولین بار حرکت انتقال فکری و علمی نیز بطرف عرب از راه خراسان بعمل آمد. بدین معنی که در همین سال يك وفد مردم سند بایک نفر عالم ریاضی سنسکریت دان کنابی را در ریاضی و ستاره شناسی که سدھانتا Sidhanta نام داشت به بغداد برد (۳) و با امر خلیفه منصور عباسی آنرا بمدد ریاضی دان دربار ابراهیم فزاری (متوفی ۱۶۱ هـ ۷۷۷ م) بعربی ترجمه کردند، که آنرا (السندھند) گفتند. (۴)

(۱) آثار الباقیه ۲۹۴ و یادداشتهای قرظینی ۱۸۰/۰ و عبون الانبیا ۳۱۰/۱

(۲) طبری و تاریخ سیستان و مسعودی و ابن اثیر . (۳) کتاب التوہد. ص ۲۰۸

(۴) اخبار الحکماء قفطی ص ۱۷۷ . میراث ایران ص ۴۰۳